

در این شماره:
۵۵ سال پس از جنبش ۸۸
آیا در ایران چیزی به نام ستم ملی نداریم؟
علی نژاد و حکمت، هم سازش هم مصلحت
دست از سر کودکان بردارید!
تریبون توده‌ها و نه مشی اتحادیه کارگری

آتش • شماره ۹۲ • تیر ۱۳۹۸
email: atash1917@gmail.com

آتش

سرمقاله



ده سال پس از جنبش ۸۸

انرژی و ظرفیتشان را به حد اعلا شکوفه کنند. در حالی که مبارزه و انقلاب، علم است و باید مانند هر علمی دیگر آن را آموخت، و مردم را به آن مجهز کرد تا بتوانند با دیدی روشن و بدون توهم در میدان مبارزه حرکت کرده و برای رهایی خود و همه بشریت مبارزه انقلابی و آگاهانه را به پیش ببرند.

هیچ جنبشی بدون رهبری وجود ندارد. مساله واقعی این است که رهبری کدام طبقه؟ هر دو طبقه بورژوازی و پرولتاریا به توده‌های مردم نیاز دارند. اما یکی (بورژوازی) به مردم به عنوان سپاهی لشکر و «توده‌های بی‌شکل» که می‌توان برای اعمال و تثبیت حاکمیت ارتجاعی فریب‌شان داد و اینطور وانمود کرد که «خود مردم» تصمیم گرفته‌اند (مثل انتخابات‌ها در نظام‌های ارتجاعی) نگاه می‌کند و دیگری (پرولتاریای آگاه و پیشاهنگ کمونیست) به این صورت که مردم با آگاه شدن به منافع اساسی خود و کل بشریت، در مبارزه‌ای انقلابی قادر خواهند بود زنجیرهای اسارت را پاره کرده و جهان کمونیستی، یعنی جهانی که در آن ستمگری و رنج‌های بی‌پایان کنونی به تاریخ پیوسته را بنا کنند.

گفتمان غالب بر جنبش ۸۸ به لحاظ سیاسی اساسا در چارچوب روابط قدرت در جمهوری اسلامی قرار داشت که شعار «رای من کو» تبارز آشکار آن بود. هر چند جنبش مرتب و در نتیجه سرکوب‌های دشمن و

جنبش سال ۸۸ زمینه مساعدی را برای معرفی و ساختن این نوع رهبری کمونیستی ایجاد کرد اما ما به عنوان نیروهای کمونیست انقلابی، به جای معرفی این بدیل به صدها هزار نفر از مردمی که در خیابان‌ها می‌جنگیدند، صرفا به افشای رهبری موجود و تلاش برای «رادیکال‌تر» کردن همان حرکت موجود بسنده کردیم. در مقابل «دولت آن‌ها» یعنی دولتی که جناح‌های مختلف بورژوازی از جمله موسوی در منشور سبز پیش روی جامعه می‌گذاشتند، ما باید مختصات «دولت ما». خصلت طبقاتی، اهداف، اصول، کارکرد و نهادهایش، نظام اقتصادی و اجتماعی‌اش را بر می‌افراشتیم و با به میدان آوردن این آگاهی و بر اساس این بدیل، توده‌های مردم را به حداکثر از زیر رهبری بورژوازی بیرون کشیده و به راه سازمان دادن انقلابی که ضرورت جامعه است، جهت‌دهی می‌کردیم.

بخشی از اصلاح طلبان و بخشی از نیروهای سازشکار بیرون از قدرت (از جمله ملی مذهبی‌ها) چه در سال ۸۸ و چه امروز بر این دروغ پای می‌فشردند که جنبش ۸۸ رهبری نداشت و این را جزو فضیلت‌های آن جنبش می‌دانند. اما این قبیل ادعاهایی بی‌پایه، در پی القای این توهم هستند که به طور «خودبه‌خودی و خودجوش» توده‌های مردم قادرند سیاست‌ها و پیچیدگی‌های مقابل راه مبارزه را دریافته و جهت‌رهایی کامل،

افق مردم از «رای من کو» فراتر نرود و در چارچوب دعوای درون جناح‌های قدرت سیاسی حاکم بماند، در مواجهه با سرکوب و جنایت‌های رژیم، مات و مبهوت شده و میدان مبارزه را ترک گفتند. اما برای بخشی از مردم و پیشروان این جامعه هنوز بطور جدی این سوال مطرح است که «چه باید می‌کردیم که نکرديم و با درس‌گیری از آن جنبش چگونه برای نبردهای بزرگ‌تر آتی می‌توانیم آماده شویم؟».

اولین جمع‌بندی این است که به نتیجه رسیدن مبارزات و جانفشانی‌های توده‌های مردم علیه بی‌عدالتی‌ها و ستم‌های حکومت و باز شدن راه ریشه‌کن کردن هر شکلی از بهره‌کشی و ستم وابسته است به ماهیت نیروی رهبری کننده این مبارزات. در صورتی که رهبری مبارزات مردم در دست جناحی از طبقه سرمایه‌داران (بورژوازی) و نمایندگان سیاسی آن باشد، در نهایت فقط شاهد دستکاری‌های محدودی در همین نظام با هدف ترمیم و تحکیم شالوده‌های آن خواهیم بود. اما در صورتی که رهبری مبارزات مردم به دست نمایندگان سیاسی طبقه پرولتاریا، یعنی افق و برنامه و رهبری کمونیستی باشد، راه انقلاب کمونیستی باز خواهد شد و در صورت پیروزی انقلاب، یک جامعه بنیادا متفاوت با نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی سوسیالیستی برقرار می‌شود.

۱۰ سال از خیزش گسترده سال ۸۸ که به مدت چندین ماه جامعه را به لرزه در آورده و خواب از چشمان حاکمین ربوده بود می‌گذرد. این خیزش با اعتراض به تقلب انتخاباتی آغاز شد و در همان روزهای نخست جناحی از حاکمیت به رهبری میرحسین موسوی که به نتیجه این انتخابات اعتراض داشت، مهر رهبری خود را بر آن کوبید، آب بر آتش خشم مردم پاشید و تلاش کرد این خیزش را در مسیر و چارچوب حفظ نظام جمهوری اسلامی، کانالیزه کند و به میزان تعیین‌کننده‌ای در این تلاش موفق شد. بسیاری از کسانی که در آن مبارزات شرکت داشتند هنوز «دلتنگی» همان روزهای مبارزات شورانگیز را دارند و آرزوی تکرارش بدون جمع‌بندی و ارزیابی صحیح از ویژگی‌های آن جنبش و جوانب مثبت و منفی‌اش. بسیاری از کسانی که در آن جنبش و با توهم به رهبری آن احساس می‌کردند امکان دست‌یابی به «آزادی» و رهایی از نظام دینی را دارند و جسورانه مبارزه می‌کردند، با اظهارات و بیانیه‌های رهبری «سبز» که وعده «بازگشت به دوران طلایی» خمینی را می‌داد، سرخورده و ناامید شدند. بسیاری از کسانی که به دنبال «رای‌شان بودند با رهبری ارتجاعی این جنبش و نیروهای سازشکار و ضدانقلابی خارج از قدرت سیاسی که با ابزار رسانه‌های‌شان تلاش می‌کردند

سیاست‌ها و اظهاریه‌های بزدلانانه رهبری‌اش از یک طرف آب می‌رفت و از شرکت کنندگان در آن کاسته می‌شد و از طرف دیگر در تکامل خود، پتانسیل قشرهایی از جامعه که خواسته‌شان فراتر از «رای من» و ظرفیت و خواست رهبری جنبش بود را با شعارهای رادیکال در میدان مبارزه نگه می‌داشت، اما جنبش به لحاظ ایدئولوژیک بندهای بسیاری با رژیم اسلامی داشت و این مساله تا به آخر کمابیش ادامه یافت. در مبارزات سال ۸۸ خواست جدایی دین از دولت که سلسله اعصاب رژیم را هدف قرار می‌دهد، هیچگاه طرح نشد و از شعارهای شبانه «الله اکبر» تا حضور در ایام نمادین دینی و حکومتی و حتا انتخاب روز عاشورا برای مبارزه‌های رادیکال، در آن جنبش رایج بود. همان روزی که با بیشترین سرکوب سازمان یافته دولتی مواجه شد و رهبری سبز را به هراس انداخته و نقطه اشتراک عمیق آن را با نظام دینی حاکم به نمایش گذاشت. موسوی در مواجهه با برخی حرکات ضددینی جوانان مبارز در روز عاشورا و برای دفاع از «مقدسات مذهبی» در بیانیه‌ای که پس از این روز انتشار داد گفت: «در روز عاشورا شعارها و حرکاتی مشاهده شده که به صورت افراط غیر قابل قبول بوده است.» همین اظهاریه به طور فشرده ماهیت رهبری غالب بر جنبش ۸۸ را نشان می‌دهد.

مساله قدرت سیاسی

در سال ۸۸ از همان آغاز خیزش، دو تضاد با دو خصلت متفاوت در هم تداخل کرد و به بحران مشروعیت بی سابقه جمهوری اسلامی پا داد. تضاد میان اکثریت توده‌های مردم با کل نظام و تضاد میان جناح‌های حکومتی. خصلت ارتجاعی تضاد میان جناح‌های غالب و مغلوب تأثیرات محدود کننده بر خیزش توده‌ها گذاشت. بخشی از توده‌ها خواهان تعیین تکلیف با کلیت جمهوری اسلامی بودند اما رهبران سبز به دنبال مهار زدن و کنترل جنبش، چانه زنی با جناح غالب و گرفتن امتیازاتی برای جناح خود بودند. نیروهای ارتجاعی بورژوازی طرح‌های گوناگون برای «عبور از بحران» ارائه می‌کردند. در مرکز این طرح‌ها حفظ کلیت ماشین دولتی و ممانعت از فروپاشی آن در برابر مبارزات مردم قرار داشت. این وضعیت، موضوع دولت و قدرت سیاسی را به بارزترین شکل به صحنه آورد و تبدیل به مساله روز کرد. بورژوازی و رسانه‌های امپریالیستی تلاش می‌کردند در چارچوب طرح‌ها و ترفندهایشان به این مساله از زاویه حفاظت از

دولت ارتجاعی حاکم پاسخ دهند و قطب‌بندی نامساعد درون جنبش را تقویت کنند. در آن شرایط، وظیفه اصلی و عاجل نیروی کمونیستی این بود که درست هنگامی که مهم‌ترین موضوع هر انقلاب اجتماعی یعنی مساله قدرت دولتی به میدان آمده، بدیل خود را طرح کرده و با تمام قوا برای سازماندهی پیشروان جنبش در مسیر ساختن این بدیل، تبلیغ و ترویج و سازماندهی کنند. مختصات دولت نوین سوسیالیستی به عنوان بدیل بی مانند در برابر دولت ارتجاعی کهنه را طرح کرده و نشان دهند چرا تنها با اتکا به چنین دولتی می‌توان معضلات بی‌شمار ظاهرا غیرقابل حل در نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی را با تعاون آگاهانه میلیون انسان رها شده و با همبستگی انسان‌های هم سرنوشت بی‌شمار در سراسر جهان، حل کرد. مردم را قانع کنند که فقط با یک رهبری و استراتژی کمونیستی می‌توان دولت ارتجاعی حاکم را در هم شکست و جامعه نوین را بنا نهاد. طرح این گونه مسائل شاه‌رگ حیاتی هر انقلابی است که بدون روشنایی بر سر آن نمی‌توان صحبت از تغییرات ریشه‌ای به نفع توده‌های مردم کرد. طرح این مسائل که پیروزی یا شکست هر انقلابی منوط به داشتن درک علمی کمونیستی از آن‌ها است، ناقض و نافی داشتن سیاست‌ها و تاکتیک‌های میدانی و مبارزاتی نیست. مسلما در کوران و بر بستر یک مبارزه توده‌ای مانند سال ۸۸ و زمانی که خیزش، ظرفیت‌های بالایی از خود نشان می‌دهد، وظیفه ما کمونیست‌ها است که بر پایه سیاستی انقلابی و خلاف روند جاری، نقشه‌های تاکتیکی و شکل‌های رزمنده‌تری از مبارزه را جلو گذاشته و شعارهایی که قلب حاکمیت را نشانه می‌گیرند را به میان مردم برده و تکامل جنبش در مسیری انقلابی را تسریع کنیم. اما مساله این است که بدون روشنایی در مورد نکات پیش گفته، بدون ارتباط برقرار کردن میان نقشه‌های مبارزاتی تاکتیکی با دورنما و اهداف استراتژیک، هر فرم و روش مبارزاتی رادیکال نه تنها کمکی به تکامل خیزش در مسیر انقلاب نمی‌کند، بلکه می‌تواند توسط نیروهای طبقاتی و سیاسی ارتجاعی دیگر که آن‌ها نیز در چارچوب دولت و جامعه مورد نظرشان، قادرند فرم‌های رزمنده و شعارهای رادیکال شکل داده و سر دهند، به بی‌راهه برود.

ضرورت برهم زدن وضعیت نامساعد و به وجود آوردن قطب‌بندی مساعد برای انقلاب

کارکرد نظام جمهوری اسلامی،

فشارهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، رخدادهای غیرقابل پیش‌بینی طبیعی و غیره مرتباً مردم را با گرایش‌های مختلف فکری مثبت و منفی و با جایگاه‌های طبقاتی متفاوت، به میدان مبارزه و مقاومت می‌کشاند. این مبارزات مانند سال ۸۸ وقتی با درگیری‌های درون هیئت حاکمه تداخل می‌کنند، مخلوط بدی از توهم و سازشکاری و نقاط اتصال با رژیم اسلامی را شکل می‌دهند. کمونیست‌ها علاوه بر این که نباید از حرکت خودبه‌خودی و متوهمانه مردم دنباله روی کنند، همچنین باید به جد با اخلاقیات زشت سکسیستی، نژادپرستانه و ناسیونالیستی که در میان بخش‌هایی از مردم رواج دارد، مبارزه کنند. کمونیست‌ها باید به مردم نشان دهند که با وجود ضدیت با جمهوری اسلامی، تا زمانی که با آن و اخلاقیات و فرهنگش نقطه اشتراک دارند، قادر نخواهند بود بر جمهوری اسلامی غلبه کنند.

پاسخ صحیح دادن به سوالات کلیدی هر مبارزه‌ای، مستلزم داشتن درک و روش علمی از جامعه و ضرورت‌های مقابل پای آن است و این مساله فقط از طریق علم کمونیسم و شکل تکامل یافته آن در زمانه ما یعنی کمونیسم نوین امکان‌پذیر است. بدون طرح و تبلیغ کمونیسم نوین و به کار بستن آن، بدون این که مستدل، زنده و پویا نشان داده شود که چرا کمونیسم ضرورت مقابل پای کل جامعه بشری است و دستیابی به آن امکان‌پذیر است، نمی‌توان پیشروانی که در میدان مبارزه در جستجوی راه‌حل برای معضلات عمیق جامعه هستند را جلب کرد و نیروی آن‌ها را جهت انقلاب کمونیستی سازمان داد. تغییر دادن صف‌بندی‌های بزرگ سیاسی و ایجاد قطب‌بندی مساعد بر پایه منافع اساسی اکثریت مردم، مستلزم پیش گذاشتن آن مسائلی است که نقطه ضعف‌های بزرگ جمهوری اسلامی را عیان می‌کنند و به نیاز و خواست سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی محتوایی صریح و روشن می‌بخشند.

به طور مثال یکی از ویژگی‌های برجسته نظام اسلامی، زن ستیزی این رژیم با اعمال روش‌های سرکوبگرانه منحصر به فرد است. حضور گسترده و رادیکال زنان در جنبش سال ۸۸، بیان حقیقتی بزرگ در مورد جامعه ما بود و یکبار دیگر ثابت کرد که مساله زنان در جمهوری اسلامی یکی از گسل‌های عمیق جامعه است که فعال شدن آن می‌تواند پشتوانه آغاز و تکامل یک انقلاب اجتماعی عظیم در ایران باشد و طومار جمهوری اسلامی را در هم بپیچد. مساله‌ای

که طی ۹ ماه مبارزه سال ۸۸ نه تنها تحت‌الشعاع روند سیاسی غالب بر آن جنبش قرار گرفت بلکه اصلا طرح هم نشد. گسل‌ها، نقاط تمرکز حاد تضادهای مهم اجتماعی‌اند که جامعه می‌تواند با انفجاری از آن نقاط به لرزه در آمده و سایر گسل‌ها را فعال کند. ما گسل‌های عینی جامعه ایران را در پلاتفرم «هفت توقف» چنین فشرده کرده‌ایم:

۱) توقف قوانین شریعت و نابودی دولت دینی. ۲) توقف رژیم فاشیستی نظامی - امنیتی و استبداد سیاسی. ۳) توقف حجاب اجباری و ستم بر زن. ۴) توقف جنگ‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه. ۵) توقف فقر، بیکاری و آوارگی. ۶) توقف ستمگری ملی علیه ملل غیر فارس. ۷) توقف روند نابودی محیط زیست. جای همه این‌ها در خیزش سال ۸۸ خالی بود. در حالی که در هر مبارزه و خیزشی همه باید برای این هفت توقف مبارزه کرده و حول آن‌ها اتحادی از مردم را شکل بدهیم. چرا که همه این معضلات عمیق اجتماعی از یک جا یعنی شیوه تولیدی سرمایه‌داری ناشی می‌شوند، همه‌شان به یکدیگر ربط دارند و راه حل همه‌شان چیزی جز سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و برپایی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران و پیشروی به سمت جهان کمونیستی نیستند. ۱. از نظر سیاسی طرح این خواسته‌های مشخص، نقش تعیین کننده‌ای در ایجاد قطب‌بندی مساعد در هر جنبشی دارد.

جمع‌بندی از خیزش سال ۸۸ و تجارب آن از این جهت برای ما اهمیت دارد که کارکرد تضادهای خود نظام حاکم همواره فرصت‌هایی بزرگ برای باز کردن و ساختن راه سرنگونی کامل بنای ستم و استثمار و به پیروزی رساندن یک انقلاب واقعی (انقلاب کمونیستی) را به وجود می‌آورد. اوضاع مساعدی را شکل می‌دهد برای این که ما ملزومات استراتژی کمونیستی‌مان را فراهم کنیم و از دست دادن این فرصت‌ها معنایی ندارد به جز تداوم ستم و استثمار. اما استفاده از این فرصت‌ها وابسته به خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح است.

امروزه جامعه ما آستان تحولات بزرگی است و چنان که در خیزش فرودستان در دی ۱۳۹۶ دیدیم، ابعاد آن بسیار گسترده‌تر از سال ۸۸ خواهد بود. کل جهان سرمایه‌داری امپریالیستی در بحران است و بر سر دو راهی قرار گرفته و ایران یکی از کانون‌های مشتعل است. جمهوری اسلامی زیر فشار امپریالیسم آمریکا و تضادهای درونی‌اش و زیر فشار امواج مبارزه و

مقاومت قشرهای مختلف مردم، در وضعیت بسیار شکننده‌ای قرار گرفته است. انواع نیروهای بورژوازی از درون و بیرون حکومت در صحنه سیاسی فعالند و تلاش می‌کنند مسیر آینده جامعه را طبق منافع طبقاتی خودشان رقم بزنند. اما در میان آن‌ها اختلاف است و ورشکستگی راه حل‌هایشان هر روز نمایان‌تر می‌شود. این شرایط، به ما فرصت می‌دهد که مانیفست و برنامه و استراتژی کمونیستی‌مان و بدیل جامعه آینده‌ای که برایش می‌جنگیم^۲ را در ابعاد وسیع تبلیغ کرده و به میان مردم ببریم و زنده و مستدل مردم را قانع کنیم که پیوستن به این راه و استراتژی تنها راه رهایی واقعی است. این اوضاع در عین فرصت‌ها، خطرات مهلکی نیز در بر دارد. با بروز امکان درگیری نظامی میان جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا (چه به صورت مستقیم یا غیرمستقیم) گرایش‌های ارتجاعی و مخرب همسویی با یکی از این دو نظم کهنه و منسوخ، تقویت شده و توسط ایدئولوگ‌ها و رسانه‌های ارتجاعی مرتب به میان مردم نفوذ خواهند کرد. مبارزه با این گرایش‌ها و زدودن این افکار اسارت‌بار بخشی مهم از آماده کردن زمین مبارزه و تغییر افکار مردم در جهت یک انقلاب رهایی بخش و واقعی است. بخش مهمی از این کار به میدان آوردن و متصل کردن هفت توقف به مبارزات جاری مردم است و تبدیل کردن آن به فرهنگ مبارزاتی مردم و حول آن شکل دادن به اتحادی گسترده از قشرهای مختلف و در ضديت با دو نظام پوسیده و تبهکار جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها.

ده سال پس از جنبش ناکام ۸۸، سخن ما با رفقا، پیشروان انقلابی جامعه و همه کسانی که آرزوی جهانی عادلانه و بدون ستم و استثمار را در سر دارند این است: از تجارب گذشته خوب درس بگیریم، با خط و برنامه و سیاست کمونیستی و روشنایی، شجاعانه و بی‌تردید به پیشواز تلاطمات جامعه برویم و برای واژگونی نظام ستمگر جمهوری اسلامی و بنای جامعه سوسیالیستی نوین، تدارک

ببینیم! ■

آتش

منابع:

۱ در این زمینه رجوع کنید به سند «بیانیه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما. ایجاد قطب‌بندی مساعد و باز کردن راه انقلاب کمونیستی» کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م) - نشریه حقیقت شماره ۸۲ - خرداد ماه ۱۳۹۷

۲ رجوع کنید به سند «مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران»، سند «استراتژی، راه انقلاب در ایران» و سند «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» (پیش نویس پیشنهادی). این اسناد در سایت www.cpmim.com موجود است.

آیا در ایران چیزی به نام ستم ملی نداریم؟!

ناسیونالیسم در میان این ملل منجر خواهد شد و این به نفع پرولتاریا و انقلاب نیست». اما این نحوه مواجهه با واقعیت و حقیقت نادرست است چرا که ما را به واقعیت و تضادهای مختلف و لایه‌های گوناگون آن نزدیک نمی‌کند. باب آواکیان در سنتز نوین کمونیسم از جمله در کتاب اخیرش به نقد حقیقت سیاسی پرداخت و رویکرد صحیح در مورد مواجهه با حقیقت را چنین فرموله کرد که «هر آنچه حقیقت دارد برای پرولتاریا خوب است. همه حقایق به ما کمک می‌کنند تا به کمونیسم برسیم». کمونیست‌ها نسبت به هر واقعیتی، هر چقدر دشوار و حتی تلخ و در کوتاه مدت تضعیف‌کننده، با ذهن باز مواجه می‌شوند و با تضادها و مشکلات آن دست و پنجه نرم می‌کنند. تغییر واقعی فقط از طریق دیدن ضرورت یعنی تضادهای پیش‌رو و حل صحیح آن‌ها امکان‌پذیر است. پس راه حل مبارزه با رشد گرایش‌های ناسیونالیستی در میان ملل تحت ستم، انکار وجود ستم سیستماتیک ملی در ایران و پاک کردن صورت مسئله نیست. این خطای استراتژیک مهلکی است که به قول لنین بیش از پیش کارگران و زحمتکشان ملل تحت ستم را به زیر بال و پر بورژوازی ملت خودشان یعنی ناسیونالیست‌ها هدایت می‌کند. دقیقاً خنثی کردن گرایش خودبهدودی پرولتاریای ملل تحت ستم به رفتن زیر بال و پر بورژوازی ملت خود، یکی از فاکتورهایی بود که لنین راه حل حق تعیین سرنوشت تا حد جدایی را پیش گذاشت و گفت پرولتاریای ملت غالب باید بر حق جدایی و پرولتاریای ملت تحت ستم بر همزیستی آزادانه و مساوی تأکید کند. هر راه حل دیگری در مناطقی که ستم ملی و سنت تاریخی ستم ملی وجود دارد، مانع حل صحیح تضادها و پیشروی انقلاب خواهد بود. به همین علت در صفحه ۱۳۶ سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیش‌نویس پیشنهادی) می‌خوانیم: جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، حق تعیین سرنوشت تا جدایی کامل و تشکیل دولت مستقل را برای تمامی ملل مستمیده ساکن ایران به رسمیت می‌شناسد و هم زمان از زاویه منافع مشترک طبقه پرولتاریا و رهایی بشریت، خواست و ترجیح خویش به اتحاد داوطلبانه و آزادانه کلیه ملل در چارچوب جمهوری نوین سوسیالیستی

را در میان توده‌های سراسر کشور تبلیغ می‌کند. این دولت پایه لازم برای برابری ملل را فراهم می‌کند. بر این اساس، شکل حکومتی در این جمهوری شامل حکومت‌های خودمختار منطقه‌ای یا ناحیه‌ای نیز هست.

اما استدلالات مدعیان عدم وجود ستم ملی در ایران هم دارای اشکالات خاص خود هستند.

یک) اولاً طرح این ادعا که «در قانون اساسی جمهوری اسلامی بر تبعیض میان ملل مختلف تأکید نشده است» اگر لوٹ کردن بحث ستم ملی نباشد نوعی سفسطه فرمالیستی است. بسیاری از جنایات و ستم‌های جمهوری اسلامی در قانون نیامده است، آیا باید نتیجه گرفت که وجود ندارند؟! مثلاً در هیچ کجای قانون اساسی جمهوری اسلامی نیامده که دولت یا کارفرما نباید دستمزد و حقوق و مزایای کارگران را بپردازد، طبق منطق مدعیان باید نتیجه گرفت که مبارزات کارگران برای دریافت حقوق‌های معوقه نا عادلانه است چون چنین ستمی در قانون اساسی نیست! یا کجای قانون اساسی رژیم ایران نوشته شده که زندانی را تا سر حد مرگ باید شکنجه کرد یا روشنفکران منتقد و دگراندیش و رهبران اپوزیسیون سیاسی را در داخل و خارج از کشور ترور کرد؟ آیا شکنجه و ترور در کارنامه جمهوری اسلامی دیده نمی‌شود؟ کمونیست‌ها برای تحلیل ستم و تبعیض از واقعیت روابط اجتماعی شروع می‌کنند و نه از مفاد لنگ در هوای موجود در کتابچه‌های قانون دولت‌های بورژوازی. ثانیاً در همان متن قانون اساسی جمهوری اسلامی و بندهای متمم آن در مواردی صراحتاً نسبت به برخی از ملل غیر فارس تبعیض وجود دارد. مثلاً رئیس جمهور باید شیعه اثنی عشری باشد و عملاً نیمی از ملل تحت ستم ایران (بلوچ‌ها، کردها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، تالشی‌ها و آرامنه) که شیعه نیستند از این حق محروم می‌شوند. موارد این چنینی بیانگر پیچیدگی‌ها و ویژگی‌های ستم ملی در ایران است که در موارد متعدد (به ویژه در مورد اهل سنت) یا تبعیض دینی در آمیخته‌اند. (دو) بر اساس آمارهای مختلف منتشر شده از سوی خود جمهوری اسلامی هم می‌توان به وجود ستم ساختاری نسبت به مناطق محل زندگی ملل غیر فارس

بخش اول: علی نژاد و حکمت، هم سازش هم مصلحت

توضیح نشریه آتش: از این شماره، سلسله مقالاتی در نقد خط سیاسی و ایدئولوژیک منصور حکمت و احزاب طیف کمونیسم کارگری و حکمتیست را منتشر خواهیم کرد. موضوع هر شماره یکی از محورهای اصلی این خط غیر مارکسیستی است. شماره نخست از این مجموعه به بررسی مواضع اخیر حمید تقوایی (رهبر حزب کمونیست کارگری ایران) علیه تجمع روز ۲۳ اردیبهشت دانشجویان چپ در دانشگاه تهران و گرایش سازشکارانه تقوایی و حزبی در مورد جریانات طرفدار امپریالیسم (پروامپریالیسم) آمریکا اختصاص پیدا کرده است. موضوع مقالات آتی بیشتر مبانی فکری و سیاسی این خط و شخص منصور حکمت خواهد بود.

تقوایی البته کوشید حمله‌اش به چپ دانشجویی را از زاویه یک «نقد تاکتیکی» مطرح کند و در مصاحبه‌اش گفت که «طرح چنین شعارهایی در صف مبارزه در خیابان ایجاد تفرقه کرده، جمهوری اسلامی را از زیر ضرب بیرون می‌کشد و جای طرح نقد خطوط دیگر در مبارزه مشخص خیابانی نیست». اما در این نوشته خواهیم دید که مشکل او و حزبی با این شعار مربوط به محتوا است و در بخش‌های آتی این مقالات نشان خواهیم داد که اساسا اختلاف تقوایی و حزبی با خط ترسیم مرزبندی همزمان با دو پوسیده اسلام‌گرایی و امپریالیسم، نه یک اختلاف نظر در تاکتیک‌ها و روش‌های مبارزات خیابانی بلکه یک تفاوت استراتژیک و پایه‌ای است. تفاوتی که از نظرات غیر مارکسیستی منصور حکمت درباره امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی بر می‌آیند.

موضوعات و ادعاهای مختلفی در مصاحبه تقوایی طرح شد که قابل بررسی‌اند. اما برای بیرون کشیدن مسائل اصلی خط انحرافی او و حزبی در مواجهه با امپریالیسم آمریکا، اپوزیسیون راست ایران و همین رویداد مشخص (تجمع ۲۳ اردیبهشت) باید بر نکات و مباحث زیر تمرکز کرد و به نقد آن‌ها پرداخت. (یک تقوایی معتقد است جای نقد جریانات راست در دل مبارزات معین نیست، نباید در یک مبارزه مشخص با آن‌ها خط تمایز کشید و آن مبارزه را تضعیف کرد و اساسا خط تمایز چپ در ریشه‌ای تحلیل کردن آن ستم، مشخص می‌شود. خواهیم دید که تقوایی و حزبی مسأله ستم بر زن در جهان فعلی را به صورت ریشه‌ای و رادیکال نمی‌بینند و راه‌حل‌شان هم ریشه‌ای و رادیکال نیست. اما ابتدا به خط همه با همی پوپولیستی و ضد لنینی که او در مورد جنبش‌های توده‌ای پیش می‌گذارد بپردازیم.

پروامپریالیست راست را زیر ضرب می‌برد. طرح چنین شعارها و جا افتادن چنین خطوطی، خطوط تمایزی را در جنبش در حال شکل‌گیری مجدد چپ دانشجویی ترسیم می‌کند که به سختی جایی برای خط و مشی بورژوادمکراتیک و سانتریستی منصور حکمت و حکمتیسم در مواجهه با راست و امپریالیسم باقی می‌گذارد.

است. به عنوان نمونه معلوم نیست چرا مردم ترک یا عرب باید هر روز در شهر و محل زندگی‌شان مجسمه فردوسی را ببینند که اشعار علنا نژاد پرستانه و ضد ترک و عرب ستیزانه دارد؟ اختصاص بودجه و امکانات تبلیغی و آموزشی برای تداوم و تعمیق زبان و فرهنگ فارسی را مقایسه کنید با وضعیت زبان، فرهنگ، ادبیات، موسیقی و هنر در حال از بین رفتن ملل غیر فارس ساکن در ایران.

اشکال کار در این نیست که اگر کمونیست‌ها وجود ستم ملی در ایران را نبینند و پاسخ صحیح یعنی حق تعیین سرنوشت همراه با تأکید بر انترناسیونالیسم پرولتری را جلو نگذارند، بورژوازی ملل تحت ستم انواع راه حل‌های خودش اعم از ناسیونالیسم، ناسیونال-شوپینیسم، ناسیونالیست-دینی، فدرالیسم و غیره را جلو می‌گذارد. مسأله اساسی این است که هرگونه کم کاری کمونیست‌ها در این مورد و بدتر از آن انکار وجود ستم ملی در ایران، با هر نیت و انگیزه‌ای عملا به تقویت شوپینیسم ملت غالب یعنی عظمت طلبی فارس می‌انجامد و مهم‌تر این که امکان تجمیع همه نیروها برای رهایی و تغییر فکر توده‌ها برای این هدف و ریشه کن کردن تمام انواع ستم و تبعیض را سلب خواهد کرد و این نقض غرض انقلاب کمونیستی و ایجاد شکاف و خلل در پیشروی و تحقق اهداف آن است. ■

حسام سیه سرانی

مرزبندی همزمان دانشجویان با دو خط سیاسی و ایدئولوژیک ارتجاعی در برخورد با مسأله زنان، یعنی خط حاکم بر جمهوری اسلامی (در اینجا طرح ارشاد) و خط پروامپریالیستی اپوزیسیون راست (در اینجا مسیح علی‌نژاد)، به طور غیر مستقیم و ثانوی خط سازش این حزب با امپریالیسم آمریکا و بخشی از اپوزیسیون

است. نگاه امنیتی به این ملل، حفاظت پادگانی و سرکوب و ترور فاشیستی جوانان عرب، بلوچ و کرد از چشم هیچ ناظر منصفی پنهان نمی‌ماند. طرح این سفسطه که «تفاوت شدت سرکوب به نوع فعالیت مسلحانه‌شان بر می‌گردد» توضیح دهنده واقعیت نیست. بسیاری از فعالین فرهنگی و اجتماعی عرب، بلوچ و کرد به جوخه اعدام سپرده شدند. یعقوب مهرنهاد، هادی راشدی، هاشم شعبانی‌نژاد، فرزاد کمانگر و ده‌ها مورد دیگر در این چهل سال هیچ کدام فعالیت نظامی نداشتند و صرفا برای فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی، ادبی و حق تحصیل به زبان مادری سرکوب، شکنجه و اعدام شدند. از سوی دیگر آیا وجود مبارزه مسلحانه برای ساده‌ترین حقوق حیات مثل کار کردن، با زبان مادری درس خواندن، داشتن موسسات فرهنگی و غیره، خود بیانگر وجود ستم مضاعف نسبت به این ملل نیست؟! اگر واقعا چنین است که فعالین فرهنگی عرب، کرد، بلوچ و ترکمن برای رسیدن به اهداف فرهنگی‌شان دست به سلاح برده‌اند، چرا فعالین فرهنگی سمنان، اراک، همدان و ساری برای تشکیل نهادهای فرهنگی مسلح نمی‌شوند؟! (چهار) دیگر شاخص واضح و گویا در مورد وجود ستم ملی سیستماتیک، مسأله فرهنگ است. به جز ممنوعیت حق تحصیل به زبان مادری، تبلیغ و ترویج فرهنگ و تاریخ ملت فارس در تمام رسانه‌ها و تمام مدارس حتی در دل مناطق ملل تحت ستم هم رایج

شعار هوشمندانه «علی‌نژاد و ارشاد - ارتجاع و انقیاد» که از سوی دانشجویان چپ در تجمع روز ۲۳ اردیبهشت دانشگاه تهران مطرح شد، صدای حمید تقوایی لیدر حزب کمونیست کارگری ایران را در آورد. پس از آن شاهد حملات متعدد رسانه‌های این حزب به این تجمع و شعارهای آن بودیم. درست به این علت که

ادامه آیا در ایران ...

پی برد. مسأله این نیست که در هر کدام از لیست‌های محروم‌ترین، توسعه نیافته‌ترین، کمترین امکانات رفاهی، کمترین امکانات آموزشی، بیشترین بی کاری، کمترین زیرساخت‌های اقتصادی، بالاترین نرخ فقر و غیره یک یا دو استان فارس نشین هم هستند. مسأله این است که اولاً در تمام این لیست‌ها بدترین رتبه در دست یکی از چهار استان سیستان بلوچستان، کرمانشاه، کردستان و اردبیل است، ثانیاً در تمام لیست‌ها بلااستثناء پایین‌ترین سطح رفاه، ثروت، امکانات و کار متعلق به همین استان‌ها است و کیست که نداند محروم‌ترین مناطق حاشیه نشین خوزستان محل زندگی عرب‌ها است. آذربایجان شرقی در تمام این موارد یک استثنا است که از آن نمی‌توان به عدم وجود ستم ملی در ایران پی برد بلکه بیانگر واقعیت سلسله مراتب تبعیض و محرومیت در میان ملل تحت ستم است. بنا به علل مختلف تاریخی، مذهبی و حتی ژئوپولیتیک ملل تحت ستم در ایران از یک موقعیت برخوردار نیستند و موقعیت ترک‌ها نسبت به کردها، ترکمن‌ها، عرب‌ها، بلوچ‌ها و افغانستانی‌ها بهتر است. اما این به معنای نبود مراتب مختلف ستم ملی در مورد هیچ کدام از آن‌ها نیست.

(سه) یک شاخص دیگر ستم ملی در ایران، شدت سرکوب حاکمیت در مورد فعالین سیاسی و فرهنگی ملل تحت ستم به ویژه کردها، عرب‌ها و بلوچ‌ها

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com

در تمامیت شیوه تولید سرمایه‌داری و روابط بین‌المللی سرمایه‌داری امپریالیستی خفته است. باز هم حمید تقوایی مانند منصور حکمت، از دیدن تمامیت واقعیت حاکم بر جهان و ارائه یک راه‌حل همه‌جانبه و رادیکال عاجز است.

تقوایی در پنهان کردن دفاعش از خط پروامپریالیستی علی‌نژاد باز هم به مسائل به ظاهر تاکتیکی دست می‌آورد و می‌گوید: «به خصوص با توجه به مواضع ضد آمریکایی جمهوری اسلامی، مردم با هر کس که با پمپئو دیدار کرد، بد نیستند». سوال این است که با آن بخشی از مردم که قادر به تفکیک سیاست‌های ضد آمریکایی جمهوری اسلامی از یک موضع ارتجاعی با سیاست ضد امپریالیستی کمونیستی از یک موضع انقلابی و مترقی نیستند، یا چنان دچار کرختی و بی‌تفاوتی سیاسی و حتی اخلاقی شده‌اند که دیدار کردن و متحد شدن امثال علی‌نژاد با فاشیست‌هایی مثل پمپئو برایشان مهم نیست، چه باید کرد؟ پاسخ اکونومیستی تقوایی و کمونیسم کارگری در این مورد دنباله‌روی از عقب‌ماندگی توده‌ها است. اما پاسخ کمونیستی نلین و باب آوآکیان، توضیح محتوای تفاوت‌های زمین تا آسمان سیاست ضد آمریکایی اسلام‌گرایان با سیاست ضد امپریالیستی کمونیست‌ها است. همچنین مبارزه ایدئولوژیک با گرایش‌های عقب‌مانده بخش‌هایی از مردم در عادی‌سازی هم‌نشینی و اتحاد با فاشیست‌ها و امپریالیست‌ها.

اما مسأله تقوایی و گرایش آن بخش‌هایی از توده‌های مردم به اپوزیسیون پروامپریالیست، اساسا مسأله تاکتیک نیست و باز پای مبانی خطی اساسی و استراتژیک وسط کشیده شده و لیدر کمونیست کارگری می‌گوید: «رادیکالیسم چپ باید با نقد دشمن اصلی زنان و جامعه یعنی جمهوری اسلامی خود را متجلی کند و قطب‌نمای مبارزه چپ باید زدن تیشه به ریشه این نظام باشد». اینجا همان نقطه اصلی است که خط غیر مارکسیستی کمونیسم کارگری در تضاد میان دو پوسیده اسلام‌گرایی (بنیادگرایی اسلامی) و امپریالیسم بر اساس استراتژی «سناریوی سیاه - سناریوی سفید» منصور حکمت در نهایت طرف یکی از دو پوسیده یعنی امپریالیسم را گرفته و نوک حمله را فقط متوجه اسلام‌گرایان (در اینجا جمهوری اسلامی) می‌کند.

اولا باید توجه داشت که تقوایی به تبعیت از ادبیات سیاسی مرسوم در طیف کمونیسم کارگری و حکمتیسم هیچگاه از لفظ «امپریالیسم»

زن ستیزی، سکسیسم، نژادپرستی و مهاجر ستیزی ستون فقرات ایدئولوژی و استراتژی‌شان است. از نظر کمونیسم قلابی کارگری هیچ اشکالی ندارد به عنوان یک فعالی جنبش زنان به دیدار وزیر خارجه دولتی بروید که رئیسش یک پوسی-گربر (pussy grabber) و متهم به ده‌ها مورد آزار جنسی علیه زنان است، معاون اولش مخالف سقط جنین و ضد ال.جی.بی.تی. کیوها است و برخی از چهره‌های آن دولت از جمله نامزد دیوان عالی قضایی نامشان به عنوان متهم به آزار جنسی زنان در جنبش من هم (Me_Too) مطرح شده است. همان جنبشی که علی‌نژاد حتی یک کلمه هم درباره آن در نوشته‌ها و برنامه‌هایش حرف نزد.

ظاهرا دغدغه کمونیسم کارگری در مورد مسأله زنان فقط محدود به مقوله حجاب است و دست کم در مورد علی‌نژاد، پمپئو و دولت ترامپ مهم نیست نگاه و نگرش‌شان به جایگاه زن در جامعه، آزار جنسی، سقط جنین و سایر مقولات چیست. به ادعای تقوایی در مورد «ریشه‌ای دیدن» واقعیت ستم‌ها برگردیم و سوال کنیم آیا تقلیل دادن مسأله ستم بر زن به برخی از اشکال آن در میان جوامعی که بنیادگرایان اسلامی در آن‌ها دارای قدرت هستند و ندیدن ابعاد این ستم در کلیت نظام جهانی سرمایه‌داری و در جوامع و دولت‌های سرمایه‌داری امپریالیست، «ریشه‌ای و رادیکال» دیدن و عمل کردن است؟!

تقوایی در مصاحبه‌اش ابتدا با ظرافت نخراشیده‌ای می‌کوشد «راست» را فقط به طرفداری از سلطنت، مجاهدین، بورژوا-ناسیونالیسم ملل تحت ستم، باستان‌گرایی کورش بزرگ، رژیم پنج و از این دست تقلیل بدهد و زیرسبیلی سایر گرایش‌ها و جریانات راست از جمله لیبرال‌های لائیک، راست سکولار پروامپریالیست و به‌ویژه خود جوامع و دولت‌های امپریالیستی را از آماج نقد چپ، دور کند. همین جا باید یقه سناریوی سفید حکمت و حکمتیست‌ها را گرفت و یادآوری کرد که دولت‌های امپریالیستی یا اپوزیسیون پروامپریالیست - که حکمت و حکمتیسم آن‌ها را بالقوه متحدین‌شان می‌دانند - هم از قماش همان نیروهای ارتجاعی سرمایه‌داری هستند و «دنایای متمدن و مدرن غرب» بر انبوهی از اجساد و فلاکت توده‌های کارگران، دهقانان، کارگران نیمه‌وقت و بدون کار ثابت (نیمه‌پرولترها) و کودکان کار در کشورهای تحت سلطه بنا شده است و معضل نه در سنت و گونه‌های مذهبی سرمایه‌داران و دولت‌های بورژوایی دینمدار (تئوکراتیک) بلکه

چشم دوخته‌اند و خط و مشی و راه‌حل‌هایشان در مورد مسأله زنان و مسأله حجاب را قدم به قدم بسته به اوضاع جهانی و تحولات داخلی و منطقه‌ای ایران از آزادی‌های یواشکی تا همگرایی با فاشیست‌های مستقر در کاخ سفید تغییر داده و پیش می‌گذارند. به همین علت ترسیم خطوط تمایز با راست و راست‌ترفدار امپریالیسم بر خلاف ژست‌های لیبرال مسلکانه دفرمه تقوایی نه «فرقه‌گرایی چپ» و «عدم تحمل دیگر دیدگاه‌ها» بلکه انجام وظایف عاجل کمونیست‌ها بر اساس یک خط و مشی صحیح و اصول لنینی وحدت و مبارزه در جنبش‌های توده‌ای است. فرق کمونیسم و حکمتیسم در اینجا، فرق انقلاب و مبارزه طبقاتی انقلابی با رفرم‌های بورژوا دمکراتیک، ماندن در چارچوب راه‌حل‌های وضع موجود و سازش با راست و بورژوازی است. فرقی که از سر تا ذیل خط و مشی، استراتژی و جهانبینی منصور حکمت و کمونیسم کارگری را در بر می‌گیرد.

دو تقوایی با یک فیگور چپ به دانشجویان انتقاد می‌کند که طرح چنین شعارهایی کردیت دادن به مسیح علی‌نژاد است و «گویی او صاحب جنبش ضد حجاب است» و این «بزرگ کردن راست است و نه نقد آن!» بعد در مقام دفاع از علی‌نژاد برخاسته و از دانشجویان چپ گلایه می‌کند که منسوب کردن او به یکی از دو صفت «ارتجاع و انقیاد» واقعی و منصفانه نیست. می‌بینیم که مشکل تقوایی نه فقط با مکان و محل طرح آن شعار بلکه با محتوای آن است. و سپس مدعی می‌شود که «علی‌نژاد به خاطر دیدارش با پمپئو معروف و مطرح نشد بلکه به علت ایده‌هایی مثل چهارشنبه‌های سفید و آزادی‌های یواشکی مطرح شد و اگر نقدی هست به همین مسائل باید کرد نه دیدارش با پمپئو» و در پایان اصل حرفش را زده و می‌پرسد: «مگر دیدار با پمپئو جرم است؟ اگر در این دیدار از حمله آمریکا دفاع نکرده، اشکالش کجاست؟ رفقای خود ما مثل مینا احدی هم بارها بر سر مسائل مربوط به جلوگیری از اعدام به دیدار پارلمانترهای اتحادیه اروپا رفته‌اند». صراحت بیان تقوایی در عادی‌سازی (نرمالیزاسیون) حشر و نشر با نمایندگان سیاسی و حقوقی نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی واقعا قابل تشویق است! و طبق دیپلماسی «ریلکس و مدرن» تقوایی، اشکال علی‌نژاد فقط یواشکی مطرح کردن آزادی پوشش و رأی دادن به روحانی است و نه سم‌نگیری با امپریالیست‌ها و دیدار با فاشیست‌های مسیحی مستقر در کاخ سفید که

جنبش‌های توده‌ای مانند جنبش زنان، جنبش محیط زیست، جنبش ضد جنگ و غیره بنا به ماهیتشان محل مبارزه توده‌های وسیع مردم از طبقات مختلف علیه یک ستم مشخص از مظاهر ستمگری نظام سرمایه‌داری هستند. اما لنین در اثر تاریخی‌اش چه باید کرد؟ گفت که گرایش خودبه‌خودی در این جنبش‌ها و از جمله در جنبش‌های کارگران، رفتن به زیر بال و پر راه‌حل‌های بورژوایی است و به همین دلیل کمونیست‌ها باید با سیاست آگاهانه در این جنبش‌ها شرکت کرده و مانع از رفتن توده‌ها به زیر پرچم و راه‌حل‌های بورژوایی شوند. لنین همچنین تأکید کرد در جایی که کمونیست‌ها آگاهانه وارد اتحاد عمل با طبقات دیگر در یک مبارزه مشخص می‌شوند باید از همان ابتدا مرزهای شباهت و تفاوتشان با آن‌ها در همان جنبش را هم برای متحدین‌شان و هم برای توده‌های مردم مشخص و ترسیم کنند. این مسائل در سنتز نوین کمونیسم و استراتژی برآمده از آن چنین صورت‌بندی شده است که کمونیست‌ها در جنبش‌های توده‌ای در عین این که باید دارای بازوان گشاده برای دربرگرفتن و متحد کردن شمار هر چه بیشتری از توده‌های شرکت کننده در آن مبارزه باشند، اما همزمان باید با روند خودبه‌خودی حاکم بر حرکت این جنبش‌ها مقابله کرده و آن‌ها را به سمت اهداف استراتژیکشان هدایت کنند. یکی از مهم‌ترین وظایف کمونیست‌ها در این مسیر، ترسیم خط تمایز با راه‌حل‌ها و پاسخ‌های غیر پرولتری (بورژوایی و خرده‌بورژوایی) در دل همان جنبش و در همان محدوده خط اتحاد (و نه خط کمونیستی) است. اگر چنین خطی ترسیم نشده و کمونیست‌ها برای کسب رهبری خطی و سیاسی بر آن جنبش تلاش و تبلیغ و ترویج نکنند، نمایندگان سایر طبقات توده‌ها را رهبری خواهند کرد.

از آنجا که به جز ما کمونیست‌ها، امروزه نمایندگان فکری و سیاسی طبقات دیگر، انواع گرایش‌های خرده‌بورژوایی چپ و بورژوا دمکرات‌ها (از جمله تقوایی و حزبش) هم در جنبش زنان و جنبش علیه حجاب اجباری حضور دارند، ترسیم خطوط تمایز با راه‌حل‌های طبقات دیگر در این مورد مشخص یکی از وظایف مهم کمونیست‌ها است. برخلاف درک ساده‌لوحانه و مکانیکی تقوایی چنین نیست که هر نوع مبارزه‌ای علیه حجاب، خودبه‌خود و لاجرم رهبری و محتوایش در اختیار چپ‌ها قرار بگیرد. راست پروامپریالیست در سیمای چهره‌هایی چون مسیح علی‌نژاد وسیعا در این جنبش حضور دارد، به این پتانسیل مبارزاتی وسیع

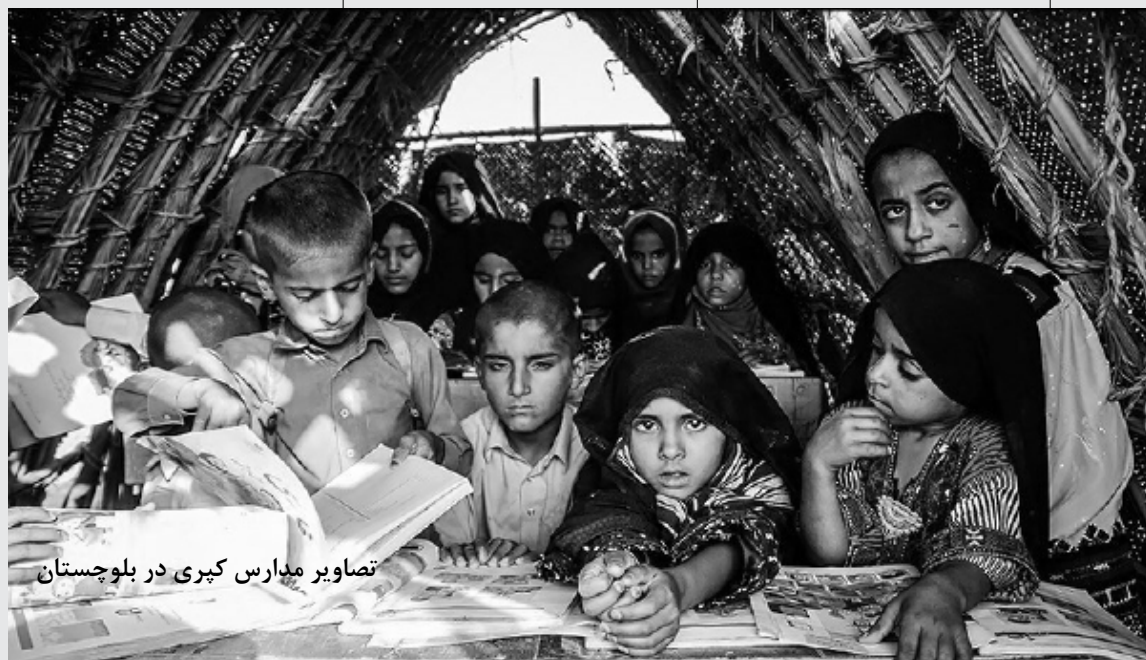
استفاده نمی‌کند. چرا که آن‌ها قائل به چنین پدیده‌ای نیستند و عملکرد و دینامیسم‌های نظام جهانی سرمایه‌داری را چنان که لنین با اتکا به کاپیتال مارکس و اقتصاد سیاسی مارکسیستی در یک مرحله تازه از تکامل و حرکت سرمایه‌داری تحلیل و جمع‌بندی کرد، نمی‌بینند و توضیح نمی‌دهند. در قسمت‌های بعدی این سلسله مقالات اثبات خواهد شد که چرا درک حکمت از سرمایه‌داری و عملکردش در جهان فعلی ناقص و قسمی است و اساسا چیزی به نام مبارزه ضد امپریالیستی در استراتژی این جریان جای ندارد و راه‌حل‌شان هم چیزی جز مجموعه‌ای از رفرم‌های بورژوادمکراتیک نیست. از این رو تقوایی در همین موضوع و مصاحبه‌ها آنجا که به موضع‌گیری و نقد آمریکا (و نه مبارزه با آمریکا) اشاره می‌کند، معتقد است «نقد به آمریکا این است که می‌خواهد جمهوری اسلامی را وادار کند سیاست‌های ارتجاعی شیعی‌اش را به شکل سیاست‌های

ارتجاعی عربستان سعودی در آورد». یعنی تقوایی، کمونیسم کارگری اساساً قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی را به عنوان دشمن بشریت و دشمن شماره یک کارگران، زحمتکش‌ان، زنان و غیره نمی‌بیند و ضدیت، مبارزه و راه‌حلشان را فقط به مبارزه با جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم سرمایه‌داری و اسلام‌گرای ارتجاعی محدود می‌کنند. آن‌ها همواره این گرایش به امپریالیست‌ها و نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی - که بیشتر با لفظ «جهان متمدن» یا «جهان مدرن» از آن نام می‌برند - را نه به عنوان یک معضل در مبارزه بلکه به عنوان یک متحد در «سناریوی سفید» علیه اسلام‌گرایان می‌بینند. آن‌ها حتی از دیدن این واقعیت عاجزند که عروج جنبش ارتجاعی اسلام‌گرایی در جهان امروز، تبارز خاصی از تشدید تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری و عملکرد سرمایه امپریالیستی در خاورمیانه و شمال آفریقا است. درست است که در چارچوب انقلاب

ایران، دشمن اصلی مردم تمامیت نظام جمهوری اسلامی است و بدون سرنگونی انقلابی این دولت و رژیم هیچگونه حرکت رو به جلویی در مسیر منافع بلند مدت توده‌های مردم و در مسیر رهایی برداشته نخواهد شد، اما چه در جریان این مبارزه و چه از نظر اهداف و چشم‌اندازها، مبارزه کمونیست‌ها فقط به سرنگونی جمهوری اسلامی محدود نمی‌شود. گفتیم که چرا ضروری است کمونیست‌ها در جریان مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم ایران، مانع از سمتگیری توده‌های مردم با گرایش‌های طبقاتی دیگر شده و برای کسب هژمونی خط کمونیستی در رهبری انقلاب، مبارزه کنند و بجنگند. اما اهداف این انقلاب هم به سرنگونی جمهوری اسلامی محدود نخواهد شد و استقرار دولت دیکتاتوری پرولتاریا و روابط تولیدی-اجتماعی سوسیالیستی با هدف کمک به انقلاب جهانی کمونیستی، دورنمای این مبارزه است. هدف کمونیست‌ها رهایی بشریت در هر کجای جهان

است و با این چشم‌انداز است که برای کسب قدرت سیاسی در یک کشور یا یک منطقه و ایجاد جمهوری سوسیالیستی نوین در آن مبارزه می‌کنند و نه مانند کمونیسم کارگری رسیدن به رفرم‌های بورژوادمکراتیک یا مدرنیزه کردن جوامع عقب‌مانده. همچنین درست است که خطوط و جریان‌ات بورژوا امپریالیستی مانند مسیح‌علی‌نژاد دشمن اصلی و خطر عمده جنبش زنان ایران نیستند، اما خط و مشی پروامپریالیستی‌شان، همکاری و همنشینی‌شان با زن‌ستیزهای فاشیست مستقر در کاخ سفید و عادی‌سازی معاشرت و همکاری با آن‌ها، یک خطر بالقوه برای انقلاب آتی ایران و جنبش زنان است. ندیدن این واقعیت و این خطر از خطوط و جریان‌ات رفرمیست و غیر انقلابی و بورژوادمکراتیک سازشکار با امپریالیست‌ها چون کمونیسم کارگری و حکمتیسم بر می‌آید. ■

سیامک صوری



تصاویر مدارس کبری در بلوچستان

دست از سر کودکان بردارید! فیچی زبان بر طرح بسندگی زبان فارسی

چند روز پیش حکیم زاده معاونت آموزش ابتدایی رژیم فاشیستی جمهوری اسلامی طرح بسندگی زبان فارسی را چنین تبیین کرد: «باید کودکان ما در شرایطی باشند که امکان دریافت و درک مطلب به زبان فارسی را داشته باشند و جزو گروهی قرار نگیرند که زود هنگام مدرسه را ترک می‌کنند. کودکان دیرآموز و کودکان دو زبانه نیازمند طرح بسندگی زبان هستند. این طرح کمک بزرگی برای ایجاد آمادگی هدفمند زبانی می‌کند. چراکه دسترسی به آموزش و فرصت‌های برابر برای یاددهی - یادگیری را ممکن می‌سازد و ما باید موانع آموزشی را برطرف کنیم

تا عدالت آموزشی وجود داشته باشد. در برنامه‌های پیش‌دبستان موضوع اصلی «هویت کودکان اسلامی» توجه به زبان مادری و پوشش سرزمین مادری است و محتوای زیادی با زبان مادری تولید شده است، لذا معاونت آموزش ابتدایی در راستای حفظ زبان مادری تلاش و آن را تقویت می‌کند.» رژیم درست زمانی از چنین طرحی سخن می‌گوید که از هر گوشه و کنار صدای شکستن کمر مردم زیر بار سیاست‌های استثمارگرانه و تحریم‌های امپریالیستی بلند شده است. جمهوری اسلامی از روزی که آمد ساختار حاکمیت خود را بر مبنای حذف زنان،

ملیت و قومیت‌ها، مذاهب غیر شیعی و گرایش‌های جنسی و جنسیتی و ایده و تفکرانی پایه‌گذاری کرد که حضور و خودنمایی‌شان در تقابل با قوانین شریعت اسلامی بودند. بگذارید کمی روی این طرح و اهداف آن تامل کنیم. طبق آمار ارائه شده از سوی سایت سلامت نیوز سالانه حدود ۲۰ هزار دانش آموز دوره ابتدایی ترک تحصیل می‌کنند. آمار در مقاطع بالاتر بیشتر می‌شود. با اینهمه با وجود ادعای فرصت‌های تحصیلی برابر از سوی جمهوری اسلامی ایران بر اساس آمار ارائه شده میزان با سوادی در ایران نزدیک به ۵۸ درصد می‌باشد (مرکز آمار) که در این بین چهار استان

ترک نشین آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، اردبیل و زنجان درصد پایین‌تری از میانگین کل کشور را دارا می‌باشند.^۱ مدیرکل دفتر امور آسیب‌های اجتماعی وزارت رفاه اعلام کرده است: «در پژوهشی که توسط وزارت کار از سرشماری کودکان خارج از مدرسه صورت گرفت و همچنین پژوهشی که از سوی نهضت سواد آموزی با این عنوان که «چرا کودکان از تحصیل باز می‌مانند» منتشر شد، نشان داد که حدود ۶۰ درصد دلایل به فقر اقتصادی مربوط می‌شود.»^۲ فزون بر این‌ها یکی از مشکلات عمده و فراگیر در خصوص سوادآموزی و ترک تحصیل دانش‌آموزان

تربیون توده‌ها و نه منشی اتحادیه کارگری: رفرمیسم در جنبش کارگری مانعی در مقابل انقلاب پرولتری

واقعیت کمونیسم چیست؟

پرولتری، همراه با تغییر در روابط تولیدی و اجتماعی حاصل از کارکرد سرمایه‌داری، دستخوش تغییر شده و این تغییر در تاریخ تجربه انقلاب‌های پرولتری نیز بازتاب داشته است. خلاصه کلام و نتیجه گیری آواکیان در رابطه با میحث «جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری» این است که:

«از درون دینامیک‌های اتحادیه‌های کارگری، نیروهای پیش برنده و نیروهای اصلی مبارزه برای انقلابی که در پیش است بیرون نخواهد آمد.»^۱ در شماره قبل همچنین گفتیم که، این درک سنتی هنوز هم در میان کسانی که خود را کمونیست می‌دانند رایج است و گمان می‌کنند با استراتژی بسط جنبش کارگری، جنبش کمونیستی (فعلاً، درک اینان از کمونیسم و جنبش کمونیستی را کنار می‌گذاریم) می‌تواند تبدیل به یک نیروی سیاسی قوی و آلترناتیو شود. در حالی که چنین انتظاری هیچ پایه مادی و واقعی ندارد. چسبیدن به این استراتژی، روابط طبقاتی و آگاهی طبقاتی را تحریف می‌کند. رفیق آواکیان تأکید می‌کند که: «چشم‌انداز ساختن یک جنبش کارگری قادر نیست تضادهای اجتماعی برخاسته از کارکرد نظام سرمایه‌داری را در بر گرفته و بر اثرات آن‌ها فایق آید و جنبش انقلابی‌ای تولید کند که کلیه عوامل مثبت را از میان همه قشرهای پرولتاریا بسیج کند و خود را اساساً بر تحتانی‌ترین و پایین‌ترین قشرهای پرولتاریای تمام ملل متکی کند.»^۲ روابط تولیدی سرمایه‌داری، فقط تمایزات طبقاتی را تولید نمی‌کند بلکه مجموعه‌ای از روابط اجتماعی ستم‌گرانه را تولید و بازتولید کرده یا در خود ادغام می‌کند و بدون آن‌ها قادر به استمرار نیست و در نتیجه، قشرهای اجتماعی دیگری به جز کارگران را تولید می‌کند که در نظام سرمایه‌داری، تحت ستم هستند و رهایی‌شان در گرو نابودی سرمایه‌داری است. به طور مشخص، ستم‌گری ملی از شاخص‌های دولت طبقه سرمایه‌داری وابسته به

مارکس و انگلس به گفته خودشان بخش بزرگی از تلاش‌هایشان را صرف جدال و مبارزه با نفوذ گرایشات و افکار بورژوازی در میان کارگران کردند. لنین همین نوع مبارزه را علیه به اصطلاح سوسیالیست‌هایی که خط اکونومیستی داشتند، پیش برد. زیرا آن‌ها تحت عنوان حمایت از کارگران، حرکت کارگران برای کسب حقوق صنفی‌شان را مترادف با مبارزه برای سوسیالیسم می‌کردند و از این طریق بذرفرمیسم را در میان کارگران می‌پاشیدند، آنان را از ایده انقلاب دور می‌کردند و مانع از نفوذ و رواج آگاهی کمونیستی و پیوستن کارگران به حزب کمونیست برای انقلاب کمونیستی می‌شدند. بدون این جدال با خط بورژوازی در میان کارگران، حزب بلشویک و لنین هرگز نمی‌توانستند انقلاب اکتبر را رهبری کرده و به پیروزی برسانند. این مبارزه، در دستور روز ما نیز هست. در شرایطی که جامعه از انواع و اقسام ستم و استثمار و سرکوب و تحقیر، به فغان آمده و ده‌ها میلیون نفر در حاشیه مرگ و زندگی به سر می‌برند، در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی و قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی در کشمکش و تعامل هم‌زمان با یکدیگر، می‌خواهند نظام ستم و استثمار سرمایه‌داری حاکم در ایران را ترمیم و تحکیم کنند، هرگز نمی‌توان به نابود شدن پتانسیل انقلابی کارگران در بیراهه‌های رفرمیستی تن داد. علاوه بر این، نسل جدیدی از روشنفکران که می‌خواهند از طبقه خرده بورژوازی بریده و سمت پرولتاریا را بگیرند، باید آگاه شوند که این گسست طبقاتی، نه با تبدیل شدن به فعالین جنبش کارگری بلکه با کمونیست انقلابی شدن ممکن می‌شود.

در شماره قبل در همین ستون در مورد «جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری» سخن گفتیم. باب آواکیان با این عبارت یک واقعیت بسیار مهم را مفهوم سازی کرده و نشان داده است که رابطه میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری، در طول تاریخ سرمایه‌داری و انقلاب‌های

که مجبور بودند مهر یهودیت‌شان را بر بازو حمل کنند. کودک غیر فارس زبان هم از همان آغاز کودکی با مهر دوزبانگی تحت آموزش‌های جبرانی قرار می‌گیرد. همچنین مسئله ترک تحصیل کودکان دوزبانه و افت تحصیلی کودکان در این مناطق نه مسئله‌ای مربوط به توانایی‌های زبانی که مشخصاً مسئله‌ای مربوط به نابرابری‌های اقتصادی و شکاف بین ملل تحت ستم و قدرت مرکزی حاکم است. و نیز شکاف بین کودکان غیر ایرانی فارس زبان ساکن ایران و دولت استثمارگر جمهوری اسلامی که از گرده‌شان کار می‌کشد ولی حتی حق آموزش رایگان را نیز از فرزندانشان دریغ می‌کند. راه حل این بحران بریدن زبان کودکان نیست. بلکه بریدن دست استثمارگرانی است که آموزش را به عنوان یک حق برابر و رایگان همگانی از دستور کار خود خارج کرده‌اند.

دوم: آمار نشان می‌دهد بخش قابل توجهی از دانش آموزان ترک تحصیل کرده دختران هستند. عدم وجود امنیت در مسیرهای طولانی رفت آمد به مدارس یکی از دلایل این امر تلقی شده است. و البته شما خوب می‌دانید که مسئله تنها مسیر طولانی رفتن به مدرسه نیست. جمهوری اسلامی سیاستی را پایه‌گذاری کرد که زن همواره به عنوان نقش دوم و حرم نشین بار بیاید. بیشتر روابط مسلط درون مردم از هر زبان و ملیت و قومیتی هم باشند هنوز این است. دختران در کودکی محروم از امکانات آموزشی و رفاهی و تفریحی محبوس در روابط مردسالار مسلط سر سفره‌های عقد نشانده می‌شوند. راه حل این مسئله هم تنها وجود آموزش رایگان نیست. باید نظام مردسالار فاشیستی جمهوری اسلامی برچیده شود.

سوم: عدالت آموزشی که بر مبنای آموزش اسلامی بنا شده باشد عین تعجر و ناعدالتی است. قرار نیست از کودکان تنها زبان مادرشان دزدیده شود. قرار است کودکان را در تابوت سیاه اسلام بخوابانند و از آن‌ها افسردگانی متحجر و حامی نظام بسازند. هر چند جمهوری اسلامی هیچ وقت در این کار موفق نبود اما حداقل توانست با پیچیدن اندیشه و جهان‌بینی کودکان و جوانان در خرافات و شبه علم بخشی از آنان را اخته کرده و گیج سر رها کند تا امیدشان را در صندوق رای و نامیدیشان را با قرص‌های روان گردان درمان کنند. ■

سلین شکوهی

1: (<http://www.salamatnews.com/news/247534>)
2: (<https://www.iranintl.com>)
3: (<https://www.irna.ir/news/83172519>)
4: (<http://www.salamatnews.com/news/247534>)

مربوط به بسیاری از روستاهای کشور علی‌الخصوص مناطق محروم است که برای دانش‌آموزان منطقه مدرسه تا مقطع ابتدایی بیشتر ندارد و از آن نقطه به بعد بسیاری از دختران نمی‌توانند به دلیل دشواری رفت و آمد و ترس‌های امنیتی برای ادامه تحصیل به شهر بروند و همین عامل باعث می‌شود بسیاری از آن‌ها ترک تحصیل کنند و بدتر از همه این که همین دختران در سن ۱۲ تا ۱۴ سالگی ازدواج می‌کنند. این در حالی است که در برخی مناطق مدرسه نیست و در برخی دیگر از مناطق کشور مدرسه هست و به دلیل نبود دانش‌آموز و عدم استقبال از زندگی در روستا و مهاجرت به شهر، مدارس زیادی در کشور مخروبه و بلااستفاده مانده‌اند. بدین ترتیب ترک تحصیل تبعات ازدواج زود هنگام کودکان را نیز در پی دارد. با این که طبق آمار و پژوهش‌های نهادهای خود نظام علت اصلی ترک تحصیل فقر و عدم دسترسی به آموزش رایگان و با کیفیت برای تمامی افراد است که خود منجر به ازدواج زود هنگام کودکان نیز می‌شود. وزارت آموزش و پرورش نظام اسلامی اصرار دارد با قربانی کردن کودکان به جرم دوزبانه بودن عدالت آموزشی برقرار کند. بیش از نیمی از مردم ایران غیر فارس زبان هستند و متعاقباً بیش از نیمی از کودکانی که وارد فضای آموزشی می‌شوند تا هفت سالگی با زبانی غیر از زبان مسلط حاکم ذهن و جهان معنایی‌شان شکل گرفته است. طرح بسندگی زبان فارسی می‌گوید کودکان دوزبانه به جرم دیرآموز بودن باید دوسال از کودکی‌شان را بدهند تا زبان مسلط را با اجبار بیاموزند. طراحان از خود نمی‌پرسند چرا در کشوری که نیمی از مردمش به زبانی غیر از زبان مسلط سخن می‌گویند تمامی امکانات آموزشی، فرهنگی و علمی تنها و تنها به زبان مسلط و حاکم تولید می‌شود. چرا کودک غیر فارس زبان برای استفاده کردن از چنین امکاناتی باید مجبور باشد زبان، جهان و معناهای آموخته‌اش را به کناری بگذارد و به تعبیری دیگر از خود تهی شود. اما جمهوری اسلامی سرمایه‌داری قرار است قیچی به دست سر راه سه و چهار ساله‌ها بنشیند. فاشیسم رژیم همه چیز را به قامت خودش می‌برد و می‌دوزد. حتی اندیشه، آگاهی، زبان، باور و آزادی را.

بدون اطاله کلام توضیح چند نکته در این باب ضروری می‌دانیم:
اول: یادگیری زبان به خودی خود امری نادرست نیست. اما اجبار در یادگیری زبان مسلط. اجبار در پرورش جهان معنایی کودکان غیر فارس زبان به زبان مسلط حاکمان سیاسی فاشیستی است. درست مانند یهودیانی

امپریالیسم (چه در دوران رژیم شاه و چه امروزه تحت رژیم جمهوری اسلامی) بوده است. همچنین ادغام ستم‌های اجتماعی برجای مانده از جوامع برده داری و فئودالی در کارکرد سرمایه‌داری - مانند پدرسالاری و مردسالاری از شاخص‌های دیگر کارکرد نظام سرمایه‌داری و دولت آن است. این‌ها تضادهایی هستند که راه حلشان در انقلاب کمونیستی است. فقط از بلندای رسیدن به کمونیسم و فقط با قرار گرفتن در نوک قله و نگرستن به این تضادها، حرکات، دگردیسی و روابط درونی آن‌ها را می‌توان درک کرد و فهمید که راه فائق آمدن بر آن‌ها جدا از هدف و رسیدن به «چهار کلیت»^۲ نیست. و نه تنها کارگران بلکه تمام قشرهای تحت ستم جامعه باید به این آگاهی برسند تا بتوانند برای ریشه کن کردن این ستم‌ها وارد انقلاب کمونیستی شده و رزمنده راه‌هایی همه بشریت شوند. هر افقی پایین‌تر از این، به معنای بازتولید تمام دهشت‌های غیرقابل توصیفی است که این نظام برای اکثریت مردم این جامعه و جهان ایجاد کرده است.

به این علت، استراتژی بسط جنبش کارگری، حتا به رهایی طبقه کارگر نمی‌انجامد. همین را در مورد مبارزه علیه ستم بر زن و مبارزه علیه ستم ملی باید گفت. کارگریسم، ناسیونالیسم و فمینیسم چارچوبه‌های بسیار تنگی هستند که از دریچه آن‌ها نه می‌توان ماهیت روابط ستم و استثمار را به طور همه جانبه درک کرد و نه میتوان آن‌ها را تغییر داد. با این افق‌ها نمی‌توان درک کرد که چگونه تمایزات طبقاتی و ستم‌های اجتماعی مانند ستم بر زن و ستم ملی بخشی از یک «نظام» به هم پیوسته هستند و همین واقعیت، ضرورت انقلابی را در مقابل جامعه می‌گذارد که هدفش ریشه کن کردن نظامی است که این انواع ستم و استثمار را تولید و بازتولید می‌کند - نه فقط در ایران بلکه در سراسر جهان. جهان‌بینی کارگریستی، فمینیستی یا ناسیونالیستی به قدر کافی انسان را در بلندای قله کوه قرار نمی‌دهد که بتواند از آن اوج همه این واقعیت را ببیند. این افق‌ها، تا حدی مبارزین را بالا می‌برند اما بلافاصله دیدشان توسط ساختارهای بزرگ‌تر نظام اجتماعی حاکم کور می‌شود. پس برای این که بتوانیم ببینیم که چگونه تمام روابط اجتماعی ستم‌گرانه و استثمارگرانه با یکدیگر چفت و بست شده‌اند و برای خلاص شدن از آن‌ها چه باید کرد، باید از بلندای علم کمونیسم و با افق انقلاب کمونیستی به آن‌ها نگاه کنیم.

مبارزه علیه تمایزات طبقاتی، علیه ستم بر زن، علیه ستم ملی، علیه نابودی محیط زیست، علیه سرکوب و خفقان فکری و زندانی سیاسی، فقط مسأله کسانی که این ستم‌ها را تجربه می‌کنند نیست، بلکه ضرورت همگانی هستند. اگر به این معضلات بر بستری گسترده و از بلندای کمونیسم نوین نگاه نکنیم، اصلاً نمی‌توانیم واقعیت و سرچشمه این معضلات را کشف کنیم، نمی‌توانیم روابط متقابل این لایه‌های مختلف ستم و استثمار را ببینیم، دینامیک‌هایی که این ستم‌ها را بازتولید کرده و به جلو می‌رانند کشف کنیم و بالاخره راه‌ها شدن از آن‌ها را درک کرده و در پیش بگیریم. به علت این پیوستگی است که نمی‌توان مبارزه را به صورت مبارزه برای «ستم من» و همراه با «گروه هم هویت من» پیش برد. آواکیان تاکید می‌کند که ما باید توده‌های تحت ستم را به مثابه «رزمندگان رهایی بشریت»^۳ تعلیم دهیم و باید کسانی را به میدان آوریم که رها کنندگان بشریت باشند، رزمندگان راه محو کردن همه گونه ستم‌گری باشند و نه فقط یک نوع ستم.

آواکیان در مورد «جمهوری کارگری» نکته مهمی را تاکید می‌کند: «در این پرتو می‌توان دید که مفهومی چون «جمهوری کارگران» که توسط «شوراهای کارگری» اداره می‌شود تا چه اندازه مفهومی تنگ نظرانه است و قادر نیست به ورای «حق بورژوازی» و تولید و مبادله کالایی برود؛ در نهایت نمی‌تواند به ورای روابط «ارباب-برده» در شکل‌های متنوع آن، روابط بین استثمارگر و استثمارشونده برود. ... تنگ نظری و تقلیل‌گرایی است که بگوییم، آنان که در ارتباط با تولید مقیاس بزرگ هستند یا فقیرترند، خودبه‌خود نمایندگان جامعه نوینی‌اند که لازم است ایجاد کنیم. به انقلاب هم باید رویکردی علمی داشته باشیم. انقلاب در کلیت خود جهان‌بینی و منافع طبقه پرولتاریا را نمایندگی می‌کند. اما افراد پرولتر یا توده‌های تحت ستم به طور خودکار دارای این جهان‌بینی نیستند. انقلاب کردن یک عمل آگاهانه است. توده‌های مردم کاملاً این را درک می‌کنند. مسئولیت ما که به درک پایه‌ای از این مسئله رسیده‌ایم اولاً آن است که درکمان را عمیق‌تر کنیم؛ ثانیاً آن را به میان توده‌های وسیع ببریم و با آن‌ها مبارزه کنیم، به آنان گوش فرا دهیم، از آنان یاد بگیریم، اما همچنین با آنان سر و کله بزنیم که حقیقت را درک کنند که: چرا وضعیت این گونه هست، چگونه می‌تواند تغییر کند و ما چه باید بکنیم که این تغییر انجام شود.»

(همانجا)

انقلاب برای آن نیست که افراد تحت ستم به «حق»شان برسند. هدف دست یافتن به یک دنیای جدید و کاملاً متفاوت است که در آن انسان‌ها به مثابه افراد و در روابط با یکدیگر از زیر کوه ستم و سرکوب بیرون آمده‌اند و به همه چیز با دیدگاه و رویکردی بنیاداً متفاوت می‌نگرند و برخورد می‌کنند. آواکیان می‌گوید:

«بزرگ کردن پرولتاریا با یک دید غلط، جوهر اکونومیسم و ماتریالیسم عامیانه و مکانیکی است که قبلاً در موردش صحبت کردم. دوباره کتاب سیاستیان هافتر را در مورد شکست انقلاب در آلمان پس از جنگ جهانی اول می‌خواندم. اسم کتاب «شکست یک انقلاب» است. این کتاب را این بار در پرتو انتقادی که به لنین در مورد شوراها می‌شود خواندم. انتقاد این است که بعد از کسب قدرت، خصلت سویت‌ها «شوراهای کارگری» عوض شد و آن‌ها تابع ساختارهای دولتی دیگر شدند. از خودم پرسیدم: مگر می‌شود جامعه‌ای را بر پایه شوراهای کارگری اداره کرد؟ مگر می‌شود یک دیکتاتوری پرولتاریا داشت که از شوراهای کارگری تشکیل شده باشد؟ مسئله بسیار پیچیده‌تر از این‌هاست. همان طور که در بحث اپیستمولوژی گفتم پرولتاریا طبقه‌ای است که نقش تاریخی معینی دارد. وقتی در یک بازه تاریخی از آن بالا به جامعه بنگریم می‌بینیم که در مقطع معینی از تاریخ طبقه‌ای ظاهر می‌شود که به مثابه یک طبقه هم ضرورتش را دارد و هم توان و پتانسیلش که کل جامعه را به جای دیگری ببرد. پرولتاریا فقط به این معنا اهمیت دارد و همان طور که رفیقی می‌گفت: دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری پرولترها فرق دارد. بله تفاوت بسیار بزرگی میان آن‌ها هست. دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری یک طبقه است برای پیش بردن جامعه به سوی تحقق «چهار کلیت» و رهایی بشریت و نه دیکتاتوری افراد پرولتر که به «حق»شان می‌رسند.»

ایده آل کمونیست: منشی تردیونون یا تریون توده‌ها

وضعیت کنونی پرولتاریا فریاد می‌زند که به وکیل و «منشی تردیونون» (منشی اتحادیه کارگری) نیاز ندارد بلکه نیاز به کمونیست‌های انقلابی دارد که با جسارت کمونیسم و انقلاب را به میان کارگران و هم چنین به میان همه قشرهای دیگر ببرند و این کار را پیگیرانه، مصممانه و با جسارت انجام دهند. ایده آل یا جوهر یک کمونیست نباید این باشد که فعال جنبش کارگری بوده و برای اصلاحات

در چارچوب سرمایه‌داری بجنگد. لنین گفت، یک کمونیست باید تریون مردم باشد! یعنی این که، ضرورت و امکان انقلاب برای دست یافتن به جامعه و جهانی کاملاً متفاوت را برای آن‌ها روشن کند؛ آنان را به درجه‌ای از آگاهی برساند که بتوانند با درکی ماتریالیستی (ولی نه ماتریالیسم عامیانه بلکه ماتریالیسم دیالکتیکی)، با دیدی وسیع و نه تقلیل‌گرایانه و تنگ نظرانه به همه رخدادهای مهم جامعه و جهان نگرسته و بفهمند در پشت هر شعار و سیاست حکومت و واکنش‌های جریان‌های مختلف غیر حکومتی به مهم‌ترین رخدادهای سیاسی و ایدئولوژیک و اقتصادی جامعه، کدام منافع طبقاتی نهفته است. برای این که پرولتاریا به مثابه یک طبقه به آگاهی طبقاتی کامل دست پیدا کند، باید بداند که در جامعه و نظام موجود چه موقعیتی دارد؛ پتانسیل‌اش را در نبود کردن این نظام و تمام روابط استثمارگرانه و افکار متصل به آن بشناسد و بداند که برای پیش برد این مبارزه نه تنها ضروری بلکه ممکن است که اتحاد وسیعی با قشرهای دیگر جامعه به وجود آورد؛ اما اتحادی زیر رهبری پرولتاریا که در جهان‌بینی استراتژیک و منافع استراتژیک پرولتاریا در تحقق «چهار کلیت» تجسم می‌یابد. این است معنای تریون توده‌ها بودن. باید در مقابل همه و با جسارت تمام عقاید راسخ کمونیستی‌مان را طرح کنیم و به توده‌ها توضیح دهیم که چرا موضع کمونیستی داریم، چرا برای این هدف فعالیت می‌کنیم، معضل چیست، راه حل کدام است و چرا راه‌های دیگر به جایی نمی‌رسند و نمی‌توانند وضعیتی را که توده‌ها از آن‌ها متنفرند نابود کنند و چیزی را که آمل و آرزوی آنان است برجایش بسازند. ■

آتش

پانوشت:

- ۱- کمونیسم نوین. فصل سوم. جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری
 - ۲- حقیقت شماره ۳۶. مقاله‌ای از باب آواکیان. امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم یا انشعاب در پرولتاریا - جدایی جنبش کمونیستی از جنبش کارگری. ترجمه متن از نوار سخنرانی باب آواکیان:
- کمونیسم جهانی کاملاً نوین و رهایی تمام بشریت است و نه «بالا آوردن تحتانی‌ها و پایین فرستادن بالایی‌ها»
- http://revcom.us/avakian/new_world/3_communist-a_whole_new_world_2.mp3
- ۳- «چهار کلیت» واژه اختصاری است برای تعریفی که مارکس از جامعه سوسیالیستی به مثابه گذاری به کمونیسم ارایه داد. جامعه‌ای با هدف: نابود کردن کلیه تمایزات طبقاتی، نابود کردن کلیه روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را به وجود می‌آوردند، نابود کردن کلیه روابط اجتماعی منطبق بر آن روابط تولیدی، نابود کردن کلیه افکار برخاسته از این روابط.